

# خائف روشندل

افتخار فارس



## شناسنامه

خائف روشندل، افتخار فارس

پدیدآورنده: قدرت الله عفتی

ناظر علمی: محمد نوری

تاریخ: زمستان ۱۳۹۱

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ۳، پلاک ۲۶

تلفن: ۷۷۳۸۰۱۹ دورنگار: ۷۷۳۴۸۰۴-۰۲۵۱

[www.HandicapCenter.com](http://www.HandicapCenter.com)

[info@HandicapCenter.com](mailto:info@HandicapCenter.com)

هرگونه برداشت و استفاده از کتاب، تنها با ذکر مأخذ و اجازه دفتر امکان پذیر است.

## فهرست

مقدمه.....	۵
فصل نخست: تولد تا وفات.....	۷
تولد.....	۹
تحصیل.....	۹
کرسی تدریس.....	۱۲
دیوان اشعار.....	۱۳
نمونه اشعار.....	۱۵
فصل دوم: دیدگاه‌ها.....	۲۵
زندگی‌نامه خودنوشت.....	۲۷
توصیف رکن زاده.....	۲۸
توصیف سلیمی.....	۳۳
توصیف بیدهندی.....	۳۷
فرهنگ شاعران زبان پارسی.....	۳۸
مآخذ.....	۴۰



## مقدمه

میرزا اسماعیل خائف شیرازی (متولد ۱۲۷۸ق) در طلیعه بیداری ایرانیان یعنی عهد ناصر شاهی چشم به جهان گشود. عصری که تمامی کشور را بی سواد، وطن فروشی، استبداد، جهل و سیطره استعمار فراگرفته بود. ولی با ظهور چند تن علمای بزرگ و مبارز چون سید جمال الدین اسدآبادی و نصیحت‌های بیدارگرایانه او، همگان را متوجه مضار استعمار و استبداد کرد و مردم اعم از بازاری و روحانی را از خواب غفلت بیدار نمود.

میرزا اسماعیل متخلص به خائف در بحران‌های این دوره جذب حوزه علمیه شد و به رغم ناپینایی، ادبیات، فقه و حکمت را به خوبی آموخت. سپس با قلم، شعر و تدریس‌های خود توانست منشأ آثار باشد و افرادی را با تعالیم دینی آشنا سازد. پشتکار، ممارست، مجاهدات و تلاش‌ها، او را زبانزد خاص و عام کرده بود. همین نکته قابل عبرت آموزی برای روشندان این دوره است تا با درس گرفتن از روش کسانی چون خائف و تلاش‌های آنان برای نیل به مراتب بالای علم و معرفت، راه صحیح را انتخاب نمایند. امیدواریم، فرهیختگان با نقدهای خود بر ارتقاء این اثر بیفزایند.

محمد نوری



فصل نخست:  
تولد تا رحلت





## تولد

میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به خائف در روز عید قربان (دهم ذی‌الحجه) ۱۲۷۸ ق<sup>۱</sup> مطابق با یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۲۴۱، در عهد حکومت ناصرالدین شاه قاجار در شیراز دیده به جهان گشود.

از پدر ایشان اطلاعی یافت نشد. وی در سن هفت سالگی به بیماری آبله مبتلا شد، در آن زمان به علت عدم امکانات پزشکی و فقدان بهداشت، کودکان زیادی بر اثر آبله، معلول می‌شدند و یا چون میرزا اسماعیل هر دو چشم خود را از دست می‌دادند.<sup>۳</sup>

## تمصیل

در آن دوران آموزش و پرورش و مدارس سراسری وجود نداشت، مکتب‌خانه‌ها مسئولیت تعلیم و تعلم کودکان را بر عهده داشتند، و کودکانی از نعمت سواد بهره‌مند می‌شدند که خانواده آنان توانایی پرداخت شهریه مکتب‌خانه را داشتند. چون فقر و تنگدستی به‌طور گسترده دامن خانواده‌ها را فراگرفته بود. البته تنها توان پرداخت شهریه

---

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۷.

۲. تاریخ ذکر شده به کمک تقویم تطبیقی ۱۴۱ ساله، ص ۲۲.

۳. دانشوران روشندانل، ص ۶۷.

کافی نبود، بلکه خانواده نیز باید برای تعلیم و تعلم فرزندش اهمیت قائل می‌شد.

کودکانی که از این دو شانس برخوردار بودند به مکتب‌خانه راه می‌یافتند. میرزا اسماعیل که پدرش را از دست داده بود و تحت سرپرستی انسانی شریف بود، خوشبختانه از این نعمت برخوردار شده بود.

این کودک روشن بین با وجود نابینائی چشم ظاهری، در سایه راهنمایی و مراقبت سرپرست مهربانش که میرزا اسماعیل، ایشان را از پدر مهربان‌تر می‌دانست، به مکتب‌خانه رفت و به دانش‌آموزی پرداخت. با هوش سرشاری که داشت در سن پانزده سالگی یک چهارم قرآن مجید را فرا گرفت و بر همه همکلاسی‌های بینای خود برتری یافت.

در همین سال طبع سخنوری و شاعری او مانند چشمه جوشان شروع به جوشیدن کرد، و استعداد او در عرصه شعر و سخن شکوفا گردید.

اراده قوی میرزا اسماعیل آنقدر زیاد بود که بر معلولیت نابینایی چیره شد، تلاش مدام او نگذاشت نابینایی او را زمینگیر کند، و تلاش‌های بی‌وقفه او برای یادگیری همگان را به اعجاب واداشته بود، به طوری که اطرافیان وقتی

## فصل نخست: تولد تا وفات ۱۱

شور و شوق او را مشاهده می‌کردند، خود به خود او را تشویق به فراگیری بیشتری می‌کردند.

با تلاش و پشتکار عالی توانست تا ۲۰ سالگی کل قرآن را حفظ کند. در هنگام آموختن قرآن عده‌ای که پیشرفت و توانایی او را دیده بودند، وی را برای فراگیری ادبیات تشویق کردند، از اینرو با تلاش فراوان، آغاز به فراگیری ادبیات نمود و در سی سالگی، ادبیات را کاملاً فرا گرفته بود. سپس به درس فقه و اصول فقه روی آورد. آنگاه پس از فراغت نسبی از فقه و اصول، به حکمت و علوم عقلی روی آورد.

او حکمت الهی و طبیعی و ریاضی را نزد استادان بزرگ شیراز فرا گرفت، مخصوصاً حکمت الهی را نزد حکیم نامدار آن زمان، میرزا عبدالباقی، آموخت.<sup>۱</sup> او استاد ارجمندش را چنین می‌ستود:

هراسم و لقب کز آسمان آوردند

بر اهل زمین لایق آن آوردند

بر نادره‌ زمانه (عبدالباقی)

تشریف بزرگ جاودان آوردند

---

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن‌بین، ص ۲۹۷.

## ۱۲ خائف روشنفکر

خائف علوم قرآن مانند قرائت، تجوید، شأن نزول، تأویل آیات، تفسیر، خواص سُور و خواص آیات را فراگرفت. ولی به این مقدار اکتفا نکرده و به دیگر علوم روی آورد. فیزیک، شیمی، هیئت، جغرافیا، طب قدیم و جدید را فراگرفت. برخی گفته‌اند ایشان ۴۵ علم را می‌دانست. نیز چند زبان پارسی، عربی و فرانسوی را می‌دانست.

## کرسی تدریس

او در زندگینامه خودنوشت<sup>۱</sup> خود، در آذرماه ۱۳۰۵ش یادگیری علوم و در کنار آن فراگیری زبان عربی و زبان فرانسوی را گزارش کرده است<sup>۲</sup> و درباره حل مشکلات علمی از طریق یادگیری چنین سروده است:

المتته و لله که بکام دل من

حل کرد خدای من همه مشکل من

نقش هنری به لوح ایجاد نکرد

الا که سرشته شد بآبش گل من

مرحوم خائف در مقدمه دیوان خودش که در سال ۱۳۰۵ش چاپ شد، تصریح می‌کند، در زمانی که از پنجاه سالگی

---

۱. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی؛ از آغاز تا کنون، ج ۱، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن‌بین، ص ۲۹۸.

### فصل نخست: تولد تا وفات ۱۳

فراتر بود در منزلش تدریس داشته، و به گروهی از شاگردانش علوم عقلی مانند فلسفه و به گروه دیگر علوم نقلی مانند علم الحدیث و فقه تعلیم می‌داده و برای عده‌ای ریاضیات و علوم دیگر تدریس می‌کرده است. میرزا اسماعیل در کنار این تدریس‌ها، روزها در شاه‌چراغ، و شب‌ها در مسجد اتابکان (مسجد نو) به منبر می‌رفت و به موعظه عموم مردم می‌پرداخت. آقای محمد حسین رکن‌زاده (آدمیت) که در شیراز به دیدار ایشان رفته و از سخنرانی شیوا و از گفتار شیرینش بهره‌مند شده به نیکی از او یاد می‌کند.<sup>۱</sup>

مرحوم خائف ازدواج نمود، فرزندی داشت ولی اطلاعاتی درباره خانواده او در دست نیست. همچنان که تاریخ فوت او ثبت نشده است.

### دیوان اشعار

از آثار ایشان تنها دیوان اشعارش (دیوان خائف) در سال ۱۳۰۵، با همت میرزا مهدی خان اسفندیاری (نصیر السلطنه)، پسر بزرگ میرزا حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) استاندار فارس به چاپ رسیده است.

---

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ج ۲، ص ۲۰۰.

میرزا مهدی خان دستور به جمع‌آوری اشعار پراکنده خائف شیرازی داد، پس از تجمیع اشعار، خودش مقدمه‌ای برای آن نوشت. نیز میرزا مهدی خان در مقدمه دیگری، به شرح حال میرزا اسماعیل خائف پرداخت و او را اینگونه معرفی کرده است:

بنده با فاضلی جلیل و دانشمندی عزیز مصادف شدم، آری فاضلی ارجمند آقای میرزا اسماعیل خائف که از حیث فضل و ادب و کمالات علمی از معقول و منقول و مزایای اخلاقی، او را بدون شائبه و اغراق می‌توان نابغه عصرش دانست. البته مطلعین با معرفت به احوال و حوادث زندگانی ایشان، معتقدات مرا عین حقیقت دانسته و شخص شخیص عالی‌مقدار خائف را یکی از بزرگان و دانشمندان قرن بیستم و افتخار فارس بدانند.

دیوان خائف در ۳۸۰ برگ به قطع وزیری کوچک، در چاپخانه هزار شیراز با حروف سربی به چاپ رسیده است. این دیوان شامل غزل، قصیده و رباعیات است<sup>۱</sup>، و امروز نایاب شده و در دسترس عموم نیست، به امید روزی که تجدید چاپ شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

---

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ دانشوران روشندل، ص ۶۷.

## فصل نخست: تولد تا وفات ۱۵

سروده‌های این سخنور نابینای روشن ضمیر، بسیار روان و ساده؛ در عین حال پر از لطائف ادبی و مضامین تازه است. نمونه آن دویتی است که همراه با شعری برای فرخی یزدی، مدیر «روزنامه طوفان» که خودش از شاعران و آزادی خواهان آن عصر بود، فرستاده است.

(خائف) این شعر فرستاد که ملک ایران

همه تحسین بکنندش زادیان درست

فرخی را اگر انصاف بود، خواهد داد

گر بشیراز نیاید بدهد هدیه به پست

و همچنین در جواب شعر فرخی یزدی این دویت زیبا را

سروده و در آن فرخی را ستوده است:

ای فرخی این سخن که عنوان کردی

بس مشکل اهل حال آسان کردی

الحق تو قیامت کنی از کلک و زبان

پس نام جریده از چه طوفان کردی؟

## نمونه اشعار

ایشان تاریخ شهادت ائمه معصومین علیهم‌السلام را به

صورت ابجدی کبری در حروف به شعر درآورده است.

برای نمونه، معنای بیت اول را در می‌آوریم.

وی درباره تاریخ شهادت حضرت علی(ع)، (سال چهارم هجری) را این چنین آورده است: تاریخ شهادت مرتضی را با حروف ابجدی اینگونه حساب نمایید: لام از عینش بیفکن- یعنی عدد لام (۳۰) را از عدد عین (۷۰) کم کنید. هفتاد منهای سی، حاصل چهل می شود.

یا فزا لامش بیا- یعنی عدد لام (۳۰) را به عدد یا (۱۰) اضافه کنید. سی باضافه ده، حاصل چهل می شود. تاریخ شهادت ائمه (ع) را به همین ترتیب به شعر درآورده است، البته برای صاحب الزمان (عج) تاریخ تولد ایشان را بیان فرموده است.

از علی گردد جلی تاریخ فوت مرتضی

لام از عینش بیفکن یا فزا لامش بیا

مرکزش را از محیطش کم نما بهرحسن

یا که ربعی از محیطش بر همان مرکز فزا

از محیط مشرقی (ط) کم کن از بهر حسین

یا بتاریخ حسن عشر علی بر وی فزا

نصف مرکز با محیطش بهر زین العابدین

یا که نصف مرکز لفظ علی ناقص نما

سدس مرکز یا که نصفی از محیط مغربی

بر علی افزا بهر باقرنیکو لقا

بهر جعفر از علی مرکز بیفزا بر حسن



## فصل نخست: تولد تا وفات ۱۷

یا که ربعی از محیطش بر حسین افزون نما  
شد علی مرکز با محیط مشرقی  
بهر موسی بینه با نصف مرکز کن ادا  
کن تو بر تاریخ جعفر از علی نصفی فزون  
یا فکن (ط) از علی یا بینه بهر رضا  
ضرب کن خمس علی را در محیط مغربی  
یا مضاعف کن علی بهر تقی لا بقا  
بهر عسکر کن مضاعف لفظ از عین علی  
یا به تضعیف علی نصف محیطش را افزا  
کن فزون عشر علی بر قائم آل نبی  
نصف مرکز نافکن از مهدی معجز نما  
یازده معصوم (خائف) گفت تاریخ وفات  
بهر مهدی سال مولود است بصاحب ذکا  
این سه بیت اول از قول شریف انوری  
ما بقی باشد ز (خائف) آن فقیر بینوا  
خائف وقتی به نام شریف صاحب الزمان روحی له الفدا  
رسیدند، تاریخ تولدشان را ذکر کرده و در این شعر، بیت  
اول را از شعر آقای انوری استفاده نمود و دو بیت به آن  
افزوده و ذکر تاریخ را به پایان رساند.

\*\*\*

بلای عشق

باری پیرس ایدوست احوال آشنا را  
گاهی تفقدی کن ای پادشه گدا را  
این عادت تو باشد یا رسم خوبرویان  
بیگانه را نوازش و آزدن آشنا را  
گر می‌زنی بسنگم زین در نمی‌گریزم  
کز مرغ خانگی من آموختم وفا را  
چون روی می‌نمایی بگذار تا به بینم  
چون سفره می‌گذاری چیزی بده گدا را  
یارب که از زمستان در یاد باغبان آر  
تابو که در نیندد درویش بینوا را  
گر بی گنه بیندی ور بی سبب بسوزی  
کس بر تو می‌نگیرد آهسته تر خدا را  
ای ساربان چه رانی، ترسم که بازمانی  
کافتادگان نیننی وین آه در قفا را  
احوال انتظارم با شب نخفته گویم  
کآنان که زخم دارند دانند ماجرا را  
اول نظر نباید در روی خوب کردن  
چون دیده باز کردی تن در بده جفا را  
اشتر که مست گردد پروا ندارد از بار  
هر کس بعشق تن داد خوش می‌کند بلا را

## فصل نخست: تولد تا وفات ۱۹

من خود رضا ندارم دنبال دوست رفتن  
ویدون بیایدم رفت چون می برد رضا را  
آنکو تحملش هست کودل به دلستان ده  
در این کمند بسته از خویشتن رها را  
(خائف) کجا و پرهیز از عشق خوبرویان  
کز هیچکس نباید برهیختن قضا را

\*\*\*\*

### گلزار

مرحوم خائف در شعرش، گلزار را چنان توصیف می کند  
که گوی آن را با چشم سر تماشا می کند.

صبح برآمد ز بام خیز و نشان این چراغ  
تا نشده روز گرم پیش بنه راه باغ  
روی نگارین میوش، موی میفکن بدوش  
بر دل سنبل گره، بر جگر لاله داغ  
منکه نبودم دمی، کم نبدم همدمی  
تا بتو همدم شدم از همه دارم فراغ  
ایکه همه عمر ما صرف فراغ تو شد  
در دلت آید گهی تا که کنیمان سراغ  
بر دگرانم مده تا به گلستان برند  
خویش بزندان فرست تا بودم باغ و راغ  
سرو نیفتد ز پای تا تو آئی ز جای

مه چو بتابد بپام نور ندارد چراغ  
حیف بود چون توئی همدم این ناخوشان  
با همه طوطی و شی هم قفس استی بزاع  
منکه ز خود غافلم، گر همه عییم کنند  
مست چو بیخود شود می‌نشمارد ایاغ  
خلق بصحرا برند(خائف) دیوانه را  
دل بر جانان بشهر جان بر یاران بیاغ

\*\*\*

### گلاب

وی چکیدن قطرات گلاب در هنگام گلاب گیری را به  
زیبایی بیان می‌کند و بی‌فروغی نور چراغ در تابش ماه را  
چنان توصیف می‌کند که انگار به تماشای آن نشسته  
است.

چکان گشت از گل‌رویش گلاب آهسته آهسته  
رخش ترسم شود از لطف آهسته آهسته  
بجز خور رخ جانان ندیدم هرگز آبی را  
که آتش را بیفزاید بتاب آهسته آهسته  
بجز طغرای ابرویش که شد پوشیده از مویش  
هلالی را نگر در شب حجاب آهسته آهسته  
بخال ار بنگری در چین زلفش بر مگس بینی  
تنیده عنکبوتی خوش لعاب آهسته آهسته

## فصل نخست: تولد تا وفات ۲۱

دلم را اندک اندک سوزد و بر وی نبخشاید  
نمیداند که می‌سوزد کباب آهسته آهسته  
چونرگس اندک اندک می‌شود بیدار خوش باشد  
ولی چشم تو چون افتد بخواب آهسته آهسته  
برآمد نیمروز از خواب ناگه آن مه تابان  
فرو رفت از خجالت آفتاب آهسته آهسته  
نمیدانم که موهوم است یا از هیج تأثیری  
که بودم زان دهن یابم جواب آهسته آهسته  
ز مستی (خائفم) پیدا و پنهان ساقی چشمش  
مرا هر لحظه میپیماید شراب آهسته آهسته

\*\*\*

ستایش پیغمبر اسلام

مرحوم خائف در ستایش پیامبر بزرگ اسلام، حضرت  
محمد صلوات الله علیه شعر بلندی سروده است که تقدیم  
می‌گردد:

زجان گر دست شوئی محرم جانان توانی شد  
که دانی محرم جانان بترک جان توانی شد  
زوصل یوسف آنکه خوش که چون یعقوب بشکیبی  
به مصر عزت آئی گر که در زندان توانی شد  
بدریای محبت پا بنه گر بیم سر داری  
که مرجان چون بیازی صاحب مرجان توانی شد

چو آدم گر بگریی از تنور دیده می‌بینی  
که چون نوح پیمبر باعث توفان توانی شد  
خلیل آندم که اصنام هوا در هم شکست آئی  
ذبیح آندم که در کوی وفا قربان توانی شد  
نهنگ هوش گر خود هست آخر از نهنگ تن  
برآ تا چند چون یونس در آن پنهان توانی شد  
چو گل تا چند خواهی چامه‌ها بر هم نهی رنگین  
که همچون آفتاب اندر جهان عریان توانی شد  
چو بوبکرت چرا اسلام مگری باید ای مسکین  
چو بوذر کن مسلمانی، مگر سلمان توانی شد  
بدان مصنوع فرقان را که میترسم ز خود بینی  
بسان بو سلیمم صانع قرآن توانی شد  
چو وادی ایمن است انی انا الله گو ندا خیزی  
که آید لن ترانی گر که ارنی خوان توانی شد  
چرا همچون مگس بر خوان هر کس از طمع پوئی  
بقوت عنکبوتی چون قناعت زان توانی شد  
ز کرمان طعمه می‌جوئی و خواهی زهد ایوبی  
محال است این مگر خود طعمه کرمان توانی شد  
ز طاعت بایدت چون آرد بودن رو سفید آندم  
که در راه خدا چون آسیا گردان توانی شد  
بزحمت چند میآئی چو در خلوت توانی زیست

### فصل نخست: تولد تا وفات ۲۳

بصورت چند می‌باشی چو معنی دان توانی شد  
چه داری مانده پای دل براه اهرمن در گل  
که دانی فی سبیل‌الله جان افشان توانی شد  
ز برق جرمت آندم پوستین لطف پرهیزد  
که دانی از هوا افتاده چون باران توانی شد  
چو دیو شهرت از کف وادهی با عقل بنشین  
چو دیو نفس گشتی محرم یزدان توانی شد  
بیا بی سور خاصان چون ز سور دهر بگریزی  
نه چون احمد بخوان خاص حق مهمان توانی شد  
ز بحر کان چه خواهی لعل یا گوهر که وصف شه  
چو گوئی بحر درائی ز مرجان کان توانی شد  
بزن گوئی بکوی وحدت از چوگان یکرنگی  
چرا حیران چو گوی رفته از چوگان توانی شد  
بکسب عقل و فهم آی و رفحص خواب و خور بگریز  
چرا چون دتبه خواهی مرد چون انسان توانی شد  
چو (خائف) پیشه خود کن مدیح خواجه و آتش  
که نی دشوار انسان میشوی آسان توانی شد  
بکوی شاه لولاکت گدائی گر قبول افتد  
که هم اسکندر دوران و هم خاقان توانی شد  
باقرار ولایت باش تا لطف از نبی بینی  
به اکرام نبوت مان که با ایمان توانی شد

## ۲۴ خانف، روشندل

زهی سید که از لطفش امیر بحر و برگردی  
خهی مولا که از جودش شه دوران توانی شد  
به یاجوج هوا گر رسد ذوالقرنین میجوئی  
به بندی گر بکویش سائل سامان توانی شد



فصل دوم:  
دیدگاه‌ها



## زندگینامه مودنوش<sup>۱</sup>

میرزا اسماعیل خائف شیرازی در سال ۱۳۰۵ شرح حالش را به طور مختصر بیان نمود، در مقدمه دیوانش که در همان سال چاپ شده اینگونه آورده است.

در شیراز متولد و در هفت سالگی بسبب آبله از چشم نابینا شدم. در ده سالگی شخصی از پدر مهربان‌تر، تحصیلم را اعظم شمرد. در پانزده سالگی حافظ ربع قرآن شدم و در شاعری خاطری یافتم و در بیست سالگی قرآن را از الف تا یا حفظ کردم.

مشوقانم، تحصیل ادبیات را راهنمایی کردند در سی سالگی از مقدمات فارغ التحصیل شدم. مشوقان مرا به ادامه تحصیل ترغیب کردند نخست به فقه و اصول، و پس از آن حکمت الهی و طبیعی و ریاضی را فراگرفته و از علوم جدید فیزیک و شیمی و هنیت و جغرافیا و طب قدیم و جدید نصیب کامل برده و زبان عربی و فرانسوی را فرا گرفتم.

اینک که پنجاه و اندی از زندگانی را پیموده‌ام جمعی کثیر برای استفاده به منزل آمده و استفاده می‌کنند و هفته‌ای

---

۱. دیوان خائف، ص ۱۰-۷.

## ۲۸ خائف روشندل

یکبار در شاهچراغ شیراز منبر می‌روم و به موعظه  
می‌پردازم.

خائف شیراز در ضمن اشعارش، گاهگاهی از وضع شیراز  
و ناسپاسی مردم می‌سرود:

طبع افسرده من، اینهمه جامد تاکی

نطق پژمرده من، اینهمه پژمان تا چند

فضل مشهور خداوند بر این شهر بین

پارس را اینهمه ناشکری احسان تاکی

\*\*\*

دلم از هوای شیراز گرفت کو حریقی

که بعزم سیر خیزد نه سراپرست باشد

## توصیف رکنزاده<sup>۱</sup>

مرحوم میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به خائف متولد  
۱۲۷۸ از شعرای معاصر بود و در وعظ و خطابه دست  
داشت.

وی در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در شیراز  
متولد شد و در هفت سالگی به مرض آبله مبتلی و از دو  
چشم نابینا شد - معذک علوم عصر خود را فرا گرفت و  
حافظ قرآن بود و بامداد و شبانگاه در مسجد نو شیراز و

---

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۱.

## فصل دوم: دیدگاه‌ها ۲۹

مقبره حضرت میر سید محمد به منبر می‌رفت و زبان به  
وعظ و اندرز می‌گشود و عامه را راهنمایی می‌فرمود-  
نگارنده به ملاقاتش نائل آمده و از گفتار نغزش مستفید  
شده است.

دیوان اشعارش را در شیراز چاپ کرده‌اند ولی مغلوپ  
است- سال فوتش بدست نیامد ولی در سال هزار و  
سیصد و پنج (۱۳۰۵ش) که دیوانش را چاپ کرده‌اند در  
قید حیات بوده- از اوست:

تاسخن از دهن تنک تو پیوست بهم  
نقی و اثبات بیکمرتبه بنشست بهم  
سخن از کشتن من بر لب شیرین داری  
نه عجب موت و حیات من اگر هست بهم  
تا ز بدمستی چشمان تو ما را چه رسد  
هر دو را جام می و خنجر در دست بهم  
بینی آنسان که تو بینی بمیان تیغ بدست  
ایستاده که نیفتد دو بد مست بهم  
در سر زلف زدم دستی و در پای تو ریخت  
عشق دست من و پای تو فرو بست بهم  
زلف بر چین تو بر ساعد سیمین عجب است  
صید یک ماهی و افکنددن صد شست بهم  
آنچنان سوخت دلم را که دلش بر من سوخت

جام با سنگ قریب است که بشکست بهم  
این بتعظیم تو خم آمد و آن ریخت پپای  
پیش بالا و رخت سرو و سمن پست بهم

\*\*\*

دستم اگر بری ز جان از تو رها نمیکنم  
پایم اگر بسر نهی ترک ترا نمیکنم  
در سر عشق تو بسی عیب کنند هر کسم  
هست سزای من که سر بر تو فدا نمیکنم  
گفتیم از خدای خود وصل مرا همی بجو  
در تو اثر نمی کند - ورنه دعا نمیکنم  
من گنهی نکرده ام تا تو عقوبتم کنی  
بل گنه این بود که من ترک وفا نمیکنم  
با همه دشمنی ییا دوستی مرا ببین  
گر تو خلاف میکنی من صنما نمیکنم  
رفتن و آمدن بین سرو نمیروود چنین  
پرده ز روی حور عین پیش تو وا نمیکنم  
تا سر زلف آن صنم دست دهد کشیدنم  
من بهوای مشک چنین فکر خطا نمیکنم  
گفتمش آخر ای صنم صلح بدون نمی کنی؟  
گفت اگر همی کنم من بشما نمیکنم  
از دل و جان گدای تو خائف بینوای تو

## فصل دوم: دیدگاه‌ها ۳۱

بر همه رحم اگر کنم من بگدا نمیکنم

\*\*\*

گر التفات کنی و عنان بگردانی  
بر آنچه رأی تو باشد عیان بگردانی  
پیات افتم و چون نامه در نیچم روی  
اگر تو چون قلمم سر زبان بگردانی  
دلم بعشق تو بر هر چه هست خائف نیست  
جز آنکه از من چشم امان بگردانی

\*\*\*

ما در این حلقه نکردیم گناه عجیبی  
همه دارند بزلف تو نگاه عجیبی  
از پریشانی خود که هر که بجمعی ببرد<sup>۱</sup>  
من بگیسوی تو آورده پناه عجیبی  
می‌کنم هر دمی از عشق تو شوری شیرین  
میزنم هر نفس از شوق تو آه عجیبی  
قامت سرو نه هر سرو که سرویست روان  
عارضت ماه نه هر ماه که ماه عجیبی  
گر تو گوئی که بتنگی دهان هیچم نیست  
برخلافش دل من هست گواه عجیبی

---

۱. این مصراع مغشوش و بی معنی است، ظاهراً غلط چاپ شده است.

چشم در ابرو مژگان تو سان دیده بهشت  
از پس و پیش و چپ و راست سپاه عجیبی  
با نباتی چو تو شیرین که بر آئی خودرو  
نیشکر را نتوان گفت گیاه عجیبی  
گر سر و دست پپای تو کند خائف نیست  
بلکه میجوید از این مرتبه چاه عجیبی

\*\*\*

آن هیچ ندارد که ترا یار ندارد  
چشمی که نبیند بتو دیدار ندارد  
بر بام میا اینهمه تا روت نبینند  
غارت رود آن باغ که دیوار ندارد  
خطاب به مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان که از  
شعراء و آزادیخواهان معاصرش بوده گفته است:  
ای فرخی اینسخن که عنوان کردی  
بس مشکل اهل حال آسان کردی  
الحق تو قیامت کنی از کلک و زبان  
پس نام جریده از چه طوفان کردی؟  
وی در سال ۱۳۰۵ ق زنده بوده است.



### توصیف سلیمی<sup>۱</sup>

میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به (خائف) در روز دهم ماه ذیحجه ۱۲۷۸ق یعنی در روز عید قربان تولد یافت و چون پا به سن هفت سالگی گذاشت به بیماری آبله دچار و از دو چشم نابینا گشت.

این کور روشن بین با وجود نابینائی چشم ظاهر در سایه راهنمائی و مراقبت و سرپرست مهربانش که وی را از پدر مهربان‌تر می‌دانست به مکتب رفت و به دانش آموزی پرداخت باهوش سرشاری که داشت در مرحله پانزده سالگی یک چهارم قرآن مجید را فرا گرفت و بر هم کلاسی‌های بینای خود برتری یافت.

در همان زمان، چشمه طبع او جوشیدن گرفت و در سخنوری برویش باز گشت. بیست ساله بود که همه قرآن را از برداشت و چون پیشرفت نمایان او مورد توجه قرار گرفت، وی را به آموختن ادبیات برانگیختند. هنگام سی سالگی از تحصیل مقدمات فراغت یافت و به تکمیل معلومات همت گماشت.

نخست به فرا گرفتن فقه و اصول، متعلقات شرعی اعم از اصلی و فرعی و متممات دینی پرداخت، حکمت الهی و

---

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۲۹۷-۳۰۰.

طبیعی و ریاضی را با همه لوازم و متممات در نزد استادان آن روز بویژه حکیم نامدار میرزا عبدالباقی آموخت و در وصف استاد ارجمندش چنین می‌گوید:

هراسم و لقب کز آسمان آوردند

بر اهل زمین لایق آن آوردند

بر نادرهٔ زمانه (عبدالباقی)

تشریف بزرگ جاودان آوردند

گویند با آگاهی بر ۴۵ علم و از برداشتن قرآن، باز علم قرائت و تجوید، شأن نزول و تأویل و تفسیر و خواص هر سوره و آیه‌ها را کاملاً فرا گرفت، به این مقدار هم اکتفا نکرد و از دانش‌های جدید زمان خودش: فیزیک و شیمی، هیئت و جغرافیا، پزشکی قدیم و جدید را نیز آموخت، با خواندن و یاد گرفتن چند زبان از پارسی و عربی و فرانسوی آگاهی یافت.

چنانکه خود او سرگذشتش را مورخ آذر ماه ۱۳۰۵ خورشیدی نوشته و در اول دیوان او جای گرفت آنچنان در علوم و ادبیات دست یافت که آنچه تا آن زمان تصنیف و تألیف می‌گشت بر اصول و قواعد آنها آگاهی داشته و خود در این باره گوید:

المتنه و لله که بکام دل من

حل کرد خدای من همه مشکل من

نقش هنری به لوح ایجاد نکرد

الا که سرشته شد بآبش گل من  
هنگامیکه خائف این سرگذشت خود را می‌نوشت پنجاه  
سال داشت و در آن زمان گروهی را در خانه خود علوم  
معقول و منقول و ریاضی و غیره می‌آموخت، روزها را در  
شاهچراغ و شبها را در مسجد اتابکان (مسجد نو) به منبر  
می‌رفته و مرد و زن از مواعظ سودمند او بهره می‌برند.  
گویا خائف همسری هم گرفته و فرزندان بجای گذاشته  
است.

دیوان خائف در ۳۸۰ برگ به قطع وزیری کوچک سال  
۱۳۰۵ش در چاپخانه هزار شیراز با حروف سربی به چاپ  
رسیده و مشتمل بر غزلیات و قصائد و رباعیات است.

در دیباچه کتاب حاج میرزا مهدی‌خان اسفندیاری (نصیر  
السلطنه) فرزند بزرگ حاج میرزا حسن اسفندیاری  
(محتشم السلطنه) استاندار وقت فارس مقدمه‌ای نوشت و  
به دستور او اوراق پراکنده و دفتر اشعار مشوش خائف  
به صورت دیوان منظمی تدوین و طبع و توزیع گشت و  
دربارۀ فضائل و معالم آن شاعر گران‌پایه شرحی نگاشته و  
از زندگی‌نامه خودنوشت او در آن استفاده کرده است،  
اندکی از آن در اینجا آورده می‌شود:

«تا آنکه با فاضلی جلیل و دانشمندی عزیز مصادف شدم، آری فاضلی ارجمند آقای میرزا اسماعیل خائف که از حیث فضل و ادب و کمالات علمی از معقول و منقول و مزایای اخلاقی، او را بدون اغراق می‌توان نابغه عصرش دانست و البته مطلعین با معرفت به احوال و دوره زندگانی ایشان معتقدات مرا عین حقیقت دانسته و شخص شیخ عالی‌مقدار خائف را یکی از بزرگان و دانشمندان قرن بیستم بلکه افتخار فارس بدانند»

سروده‌های این سخنور دانشمند نابینا، بسیار روان و تهی از هرگونه تکلف و تعقید و در عین حال مشحون از لطائف ادبی و مضامین تازه بود و در این باره خود نیز اشاره‌ای در ابیات زیر دارد:

(خائف) این شعر فرستاد که ملک ایران

همه تحسین بکنندش ز ادیبان درست

فرخی را اگر انصاف بود خواهد داد

گر بشیراز نیاید بدهد هدیه به پست

در برخی از قصائد یا غزلیاتش ائمه اطهار و بعض رجال را ستایش کرده و همچنین در چند جا ضمن اشعارش از وضع شیراز و ناسپاسی مردم آن شهر به شرح زیر می‌گوید:

طبع افسرده من، اینهمه جامد تاکی

## فصل دوم: دیدگاهها ۳۷

نطق پژمرده من، اینهمه پژمان تا چند  
فضل مشهور خداوند بر این شهر ببین  
پارس را اینهمه ناشکری احسان تاکی

\*\*\*

دلم از هوای شیراز گرفت کو حریفی  
که بعزم سیر خیزد نه سرا پرست باشد

### توصیف بیدهدنی<sup>۱</sup>

خائف شیرازی متولد ۱۲۷۸ق است. میرزا اسماعیل متخلص به خائف در هفت سالگی بر اثر بیماری آبله نابینا شد. وی آشنا به علوم قدیم و جدید و حافظ قرآن بود و در منزل، علوم معقول و منقول ریاضی و ... را تدریس می کرد؛ در ضمن، روزها در شاه چراغ و شب ها در مسجد اتابکان (مسجد نو) به موعظه مردم می پرداخت. میرزا اسماعیل، طبع شاعری نیز داشته و دیوان ۳۸۰ برگی او در سال ۱۳۵۰ و در شیراز چاپ شده است. نصیرالسلطنه (میرزا مهدی خان اسفندیاری) در مقدمه خود بر این دیوان، فضایل آن شاعر ارزشمند را ذکر کرده است.

---

۱. دانشوران روشندل، ص ۶۷.

شرح حال این شاعر نیز که در آذر ۱۳۰۵ هجری شمسی و به قلم خودش نوشته شده در ابتدای دیوانش جای گرفته است.

### فرهنگ شاعران زبان پارسی<sup>۱</sup>

میرزا اسماعیل خائف شیرازی از شاعران معاصر است. یک شعرش به عنوان نمونه‌ی شعر خائف در صفحه ۱۸۸، جلد دوم نگین سخن تألیف عبدالرفیع حقیقت به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup>

مرا آنروز نوروز است و خوش دارم تماشا را  
که زیر سایه سروی نشانم سرو بالا را  
تفاوت هیچ ننماید چه رخ پوشی چه بنمایی  
که تابد آفتاب آنکه که پوشی روی زیبا را  
سرا چون بوستان ماند چه سروی اندرو باشی  
تو با این قامت رعنا چه خواهی باغ و صحرا را  
عیانت دوست میدارم که از دشمن نیندیشم  
مگس کز باد زن ترسد نیند روی حلوا را  
رطب شیرینی اش دارد که خارش تلخ ننماید

---

۱. فرهنگ شاعران زبان فارسی، ص ۱۸۱.

۲. نگین سخن، ج ۲، ص ۱۸۸.

## فصل دوم: دیدگاهها ۳۹

کسی کش درج دریابد بسازد موج دریا را  
مرا آن عیب می گوید که از حسن تو آگه نه  
نگیرد خورده بر وامق که داند حال عذرا را  
اسیری هر کجا باشد، رهائی آرزو دارد  
خلاف من که در بندت ندارم این تمنا را  
همه گویند دانایان ز خوبان دل نگهدارند  
چه روی خوب بنمائی ربائی هوش دانا را  
بین در آینه چندین که عکس خویشان بینی  
بهل تا هیچ مانندت نباشد در جهان یارا  
چه (خائف) کشته میدیدم ز خود پرهیز می کردم  
تو شهر آشوب بر بودی بیک شوخی دل ما را  
شنیدم دل گنه دارد که جوید مهر مهرویان  
نبودم از نظر آگه که پوشم چشم بینا را

## مآخذ

- باقری بیده‌ندی، ناصر، *دانشوران روشندل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)، *نگین سخن*، تهران، آفتاب حقیقت، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)، *فرهنگ شاعران زبان پارسی*، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- خائف شیرازی، میرزا اسماعیل، *دیوان خائف*، شیراز، کل مشیری، ۱۳۰۵.
- رکن‌زاده (آدمیت)، محمد حسین، *دانشمندان و سخن سرایان فارسی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة و خیام، چاپ اول، ۱۳۳۸.
- سرستی، حسام، *تقویم تطبیقی ۱۴۱ ساله*، تهران، زوار، بی‌تا.
- مشار، خانیابا، *مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون*، بی‌نا، ۱۳۴۰ش.
- مشیر سلیمی، علی‌اکبر، *سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.